

گفت‌وگویی «فرهنگستان» با مصطفی نجیب، راوی کتاب جذاب «ابوباران»:

از سودای پناهندگی تا هم نشینی با حاج قاسم

آدم رکی است وقتی من را دید یقه کتم را گرفت و گفت فلائی همه را فرستادی و خودت ماندی. بعد از تعریف این خاطره ایشان دو سه دقیقه سکوت کردند و گفتند خدا نکند که بمانیم، «حالا: فقدان حاج قاسم همه ناراحتیم اما من با وجود همه ناراحتی‌ها، خوشحالم که ایشان به آرزوی رسیدم.»

داعش به تاریخ پیوسته است و دیگر وجود ندارد. چقدر در زمان جنگ به نابودی همیشگی داعش فکر می‌کردید؟ و آیا آن را دور از دسترس می‌دیدید؟

البته ما همیشه مطمئن بودیم که داعش نابود خواهد شد. جدا از اینکه می‌گویند حکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نمی‌تواند بماند و داعش ظلم زیادی کرده بود و قطعاً نابود می‌شد. یک جور اطمینان قلبی داشتم که داعش نابود خواهد شد. هم داعش هم وهابی‌ها و تکفیری‌هایی که با آنها می‌جنگیدیم. حتی زمانی که ادلب و تدمر سقوط کرد که بسیار هم مهم بودند طبق برآوردهایی که آن زمان داشتیم ۵۰ درصد خاک سوریه در دست داعش بود. همان زمان دولت قانونی سوریه شاید ۱۰ تا ۱۲ درصد خاک سوریه را در دست داشت. اما برآورد خود من همیشه این بود و مطمئن بودم که ما در این جنگ پیروز خواهیم بود. با وجود همه خستگی‌ها و مشکلاتی که داشتیم می‌دانستیم که پیروز خواهیم بود. هیچ وقت برای یک لحظه هم فکر نکردم که موفق نمی‌شویم. ایمان داشتم که پیروز می‌شویم. فکر می‌کنم هم دوستان و هم قطاران ما هم همین امید را داشتند.

آیا باز هم تصمیم به نوشتن خاطرات دارید؟ اگر بله چه بخشی از خاطرات تان را می‌نویسید؟

من فقط خاطراتم را بیان کردم. فکر می‌کنم هر چه که لازم بوده را گفته‌ام. اگر بخوایم دوباره این کار را بکنم تکرار مکررات است. جای کار در این زمینه زیاد وجود دارد و آدم‌های زیادی هستند که می‌توانند خاطرات‌شان را بیان کنند. افرادی هستند که بسیار بهتر از من هستند. به غیر از فاطمینو بچه‌های حیدریون و زینبیون هم خاطرات زیادی دارند. اگر از دیدگاه‌های مختلف این خاطرات بررسی شود بهتر و زیباتر خواهد بود.

بازخوردهایی بعد از چاپ کتاب گرفتید؟

بله. خیلی مسائل را شنیدم اما چند نکته را باید بگویم که سوال برای خیلی‌ها بود. بعضی دوستان اعتراض کردند که من ارتش سوریه را یک ارتش به درد نخور توصیف کرده و نشان داده‌ام. نمی‌دانم چطور این برداشت شده است اما یک توضیح کوچک می‌دهم. در سال اولی که ما وارد سوریه شدیم. سال اول تشکیل فاطمینو بود. ارتش سوریه در آن زمان، یک ارتش از هم پاشیده و بدون امکانات بود و مهمات کافی هم نداشتند. غذای درستی به آنها داده نمی‌شد. اکثراً سرباز وظیفه بودند. سرباز وظیفه‌هایی که مشخص نبود سربازی‌شان تا چه زمانی طول می‌کشد. اگر دقت کرده باشید این مساله یک روند اطمینانی می‌کند. در همانجا می‌گویم که همین ارتشی که این همه مشکلات دارد، در آخر کتاب تأکید می‌کنم که هم از نظر توان و هم فرماندهی به قدری قوی می‌شود که خیلی جاها به صورت مستقل عمل می‌کند و پیروز می‌شود. البته در همان سال‌های اول هم امکانات و وضعیت ارتش مثل هم نبود مثلاً در شهر حما، فوق‌العاده عمل می‌کردند. حتی در دریا زور هم ارتش مقاومت جانان‌های می‌کند و مانع از سقوط شهر می‌شود. اگر که این طور از کتاب برداشت می‌شود که ارتش سوریه را ضعیف نشان دادیم که بخوایم بگویم همه کارها را جبهه مقاومت انجام داده است، احتمالاً به خاطر این است که من درست بازگو نکردم. البته خب همین روند را جبهه مقاومت هم طی کرده است. جبهه مقاومت الان اصلاً قابل مقایسه با جبهه مقاومت آن زمان نیست. حتی در صدر فرماندهی هم همین‌طور است. این روند روبه رشد برای همه بوده است.

مساله بعدی که چند بار می‌دیدم این بوده است که در این کتاب از معنویت کم صحبت شده است. هم معنویت چپه‌ها قبل از عملیات یا مراسم‌های دیگری که برگزار می‌شد. یا زمانی که به زیارت رفتیم. بیشتر این مساله به من برمی‌گردد. چون بنام هست که خانم ثابتی این را از من پرسیدند که در آن زمان که این اتفاق افتاد شما چه حسی داشتید؟ یا حتی سفر کربلائی که از مرز بومکال رفتیم. خیلی‌ها سوال کردند که شما برای اولین بار رفتید کربلا چه حسی داشتید؟ مشکل اول من این است که نمی‌توانم احساساتم را بیان کنم برای همین این جور وقت‌ها می‌گذرم و صحبت نمی‌کنم. برای همین این ضعیفی که به کتاب وارد می‌کنند به خاطر خود بنده است. من تقوای ناچیزی دارم و نوانستم این مسائل را درست بیان کنم.



راهی که شما برای زندگی تان انتخاب کردید راه سختی بوده است؟ چقدر خانواده با شما در این مسیر سخت همراه بود؟

به نظرم بیشترین اذیت را برای مادرم داشتم. از ۱۸ سالگی مسافر شدم و همیشه برای من نگران بود، چه سال‌هایی که وارد افغانستان شدم و به عنوان مترجم کار می‌کردم و چه زمانی که برای کار به تهران آمدم. بعد هم سفر به ترکیه. اما همراه‌ترین فرد با من، همسرم بوده است. از روزی که خواستگاری رفتم گفتیم همه شروط شما را می‌پذیرم و دو شرط هم دارم اینکه هر جایی که خانه می‌گیریم باید مادرم با ما باشد. شرط دوم هم این بود که من به سوریه رفتم ادامه می‌دهم و ایشان پذیرفتند. با اینکه خانواده‌شان مخالف بودند اما همراهم بودند و با وجود همه سختی‌هایی که وجود داشت. خیلی‌ها حتی خانواده خود، او را تحت فشار می‌گذاشتند که تو نباید بگذاری مصطفی به سوریه برود. اما من اصلاً ناراحتی از ایشان ندیدم. حتی مرا تشویق می‌کرد که بروم و بریای همین خیلی از ایشان ممنونم.

سردار سلیمانی نگاه‌شان به بچه‌های فاطمینو جور دیگری بود. خاطره‌ای از ایشان در سوریه دارید که همیشه در ذهن تان ماندگار باشد؟

همه می‌دانند حاج قاسم چه شخصیتی داشتند. به نظرم نکته‌ای که هر کسی بعد از دیدن ایشان به ذهنش می‌رسید. این بود که بچه‌های بسیجی فاطمینو، زینبیون، حیدریون و حتی بچه‌های سوری، همه با هم موافق بودند که ایشان خیلی صبر و حوصله خاصی داشتند. من حسم همیشه این بود که ایشان این حس صبوری زیاد را با این بچه‌ها داشتند. یاد هست که یک بار ایشان را به صورت اتفاقی دیدم. دیدم که بچه‌ها در حال عکس گرفتن با ایشان بودند و با وجود خستگی و بیماری که داشتند اما عکس می‌گرفتند. همان موقع با همان حالت خستگی به نفر آخر گفتم، بیا تو هم عکس بگیر که من حال خیلی بد است. من دیدم حال‌شان خیلی بد است دور ایستادم. قبل از اینکه داخل بروند چشم‌شان به من افتاد و گفتند با تو عکس گرفتیم، گفتیم نه. گفتند بیا بگیر. گفتم حاجی بذار حالت خوب بشود بعداً عکس می‌گیریم اما ایشان گفتند بیا عکس بگیر. فکر می‌کنم همه بچه‌هایی که ایشان را دیده بودند تا یک لحظه بعد از دیدن آن‌ها می‌گویند که ما با او عکس گرفتیم. این را به خاطر حس صبر و حوصله ایشان خیلی عجیب است و کمتر کسی مثل او بود. این را در هر شعاری می‌گویم. خود من هم با وجود مسئولیتی که داشتم. چند باری پیش می‌آمد که اصلاً حوصله جواب دادن به نیرو را نداشتم. شاید هم بد برخورد کرده باشم. اما فکر می‌کنم کسی نیست که برخورد بدی از حاج قاسم دیده باشد. با وجود همه مسئولیت‌ها و خستگی‌هایی که داشتند.

یک خاطره دیگری که دوست دارم از ایشان بگویم و تا به حال جایی تعریف نکرده‌ام. جلسه‌ای را در مرقد حضرت رقیه داشتم. این جلسات برگزار می‌شد و مسئول هر یگانی برای گزارش می‌آمد. به خاطر مسائل امنیتی نمی‌گفتند که ایشان می‌آیند اما وقتی می‌رفتیم می‌دیدیم که ایشان هم حضور دارند. در این جلسه هم آمدند و بعد از گزارش‌ها، حاج قاسم خاطره‌ای را تعریف کرد و گفت: «یک بار به کرمان رفتم و قرار بود مراسمی برگزار شود. در شهر ما یک

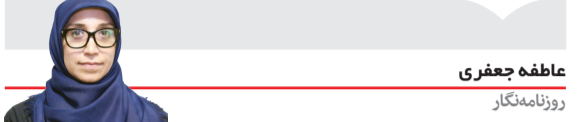
زندگی در همه جا مشکلات خاص خودش را دارد و به قول معروف آسمان برای همه همین رنگ است. خدا را شکر راضی هستیم. اگر می‌فتم ممکن بود از عقاید و دین و ایمانی که داشتم جدا شوم. این مساله همیشه از جمله نگرانی پدرم بود حتی تا آخرین لحظاتی که زنده بود روی این مساله حساس بود که یک وقتی آن جور می‌کردم که آرزو داشت ما بار نیامده باشیم. هم به خاطر رفتن به سوریه، هم به خاطر اینکه معلوم نبود اگر مهاجرت کرده بودم، چه جور آدمی بودم. حدس می‌زنم اگر آن شرایط برآیم پیش آمده بود تا الان ازدواج نکرده بودم و نماز نمی‌خواندم. شغل معمولی داشتم. خوشحالم که آن اتفاق برآیم نیفتاد. البته در کتاب وقتی آن روزها را تعریف می‌کنم می‌گویم که خیلی ناراحت بودم. ولی الان خوشحالم.

رفتن تان به سوریه با دیدن یک عکس رقم خورد، تا حالا شده به آن زمان فکر کنید و اینکه آیا دوباره با دیدن آن عکس همین مسیر را انتخاب می‌کنید؟

اگر هزار بار هم به آن زمان برگردم باز هم همین مسیر را انتخاب می‌کنم، چون بهترین انتخاب زندگی‌ام بوده است. بهترین روزهای زندگی‌ام و بهترین شب‌های زندگی‌ام را در سوریه گذراندم. به نظرم فقط کسانی که به آنجا رفته‌اند، حرف‌های من را درک می‌کنند. بهترین دوستان زندگی‌ام را در آنجا پیدا کردم. با کسانی نشست‌وبرخاست کردم و همسنگر بودم که شاید تنها امید شفاعت آنها باشد. اگر غلو نباشد می‌گویم با بهترین آدم‌های دنیا نشست‌وبرخاست داشتم. با آدم‌هایی زندگی کردم که می‌توانم بگویم که از اولیای خدا بودند. مثل شهید حسینی که به ایشان ارادت زیاد دارم.

در کتاب از مظلومیت فاطمینو در جنگ سوریه گفته‌اید و چند نمونه هم بیان کرده‌اید. در این چند سال این نگاه عوض شده و چقدر همچنان این مساله را درست می‌دانید؟

در مورد تبعیض‌ها باید بگویم که این مساله را سلیقه‌ای می‌دانم. مثلاً یک نفر مسئولیتی قبول می‌کند و او سلیقه‌ای عمل می‌کند. فکر نمی‌کنم که تبعیض به صورت سیستماتیک در سوریه بین نیروها وجود داشته باشد. خیلی این مساله را قبول ندارم. شاید خیلی جزئی. در کل اگر در مورد عملیات‌ها و ماموریت‌ها باشد که در کتاب هم گفته‌ام که فلان نیرو وظیفه‌اش را انجام نداد و این وظیفه به گردن فاطمینو افتاد. از این مسائل در کتاب وجود دارد که البته من خودم آن را نعمت می‌دانم. رحمتی که فاطمینو در برخی موارد مجبور به انجام آن شده‌اند، شاید این خودش یک نعمتی باشد. به نظرم این روزی فاطمینو بود. اگر از این منظر نگاه کنیم شاید بد نبوده باشد. به نظرم تبعیض به صورت سیستماتیک وجود نداشت. تعداد زیادی از برادران ایرانی، دوشادوش ما بودند. یکی از دوستان ایرانی ما سید داود که کم پیش می‌آمد او را با لباس غیرخاک‌ببینیم، کنار ما غذا می‌خورد. خیلی از بزرگان و فرماندهان ایرانی هم همین‌طور بودند. اگر این برداشت از صحبت‌های من شده همین جا آن را اصلاح می‌کنم.



عاطفه جعفری

روزنامه‌نگار

در ابتدای گفت‌وگویی‌مان در صوتی که برآیم فرستاده است، می‌گوید: «خواهش از نویسنده کتاب همیشه این بود که من را همان طور که هستم توصیف کند و سعی نکند خیلی خوب بنده را برای مخاطب تعریف کند. همین که خودم باشم کافی است.» بعد از شنیدن حرفش، صحبت‌های زهراسادات ثابتی، نویسنده کتاب به خاطر آمد که می‌گفت مصطفی نجیب بسیار نجیب و صادق است. کتاب «ابوباران» در سال ۱۳۹۹، توانست به رکورد‌های خوبی در فروش برسد و همه اینها به خاطراتی برمی‌گردد که راوی‌اش صاف و صادق همه چیز را گفته است. آنقدر روایت ابوباران دوست‌داشتنی است که وقتی آن را به دست می‌گیرید از همان جملات اول به دنبال این هستید تا ببینید بالاخره سرنوشت چه چیزی را برای مصطفی نجیب رقم می‌زند. کتاب ابوباران خاطرات یک مدافع حرم افغانستانی است. خودش در تعریف فاطمینو می‌گوید: «به ما مدافعان افغانستانی می‌گویند فاطمینو. چون مانند حضرت فاطمه (س) غریب هستیم.» فرصتی فراهم شد تا به سراغ مصطفی نجیب، راوی کتاب ابوباران بروم کسی که جانشین فرمانده فاطمینو بود و روزهای زیادی را در سوریه گذرانده بود. به سراغش رفتم و با وجود همه محدودیت‌ها برای گفت‌وگو، خیلی با صبر و حوصله به سوالاتم جواب داد. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

III

یکی از ویژگی‌های کتاب ابوباران صداقت در گفتار راوی است. گویی که هیچ پیش‌زمینه‌ای برای طراحی یک روایت از پیش آمده شده را نداشتید.

آیا بخش‌هایی از زندگی تان بود که بیان نکرده باشید؟

اول باید بگویم، وقتی که این عزیزان برای صحبت کردن، به منزل مان آمدند، نمی‌دانستم که قرار است چه چیزی را بیان کنم، فکر می‌کردم قرار است در مورد شهدا صحبت کنم، کتابی نوشته شود و خاطراتی از شهدا بگویم. وقتی متوجه شدم موضوع در مورد بنده است. خیلی تعجب کردم. شاید اگر از ابتدا در جریان بودم می‌گفتم من آدم مناسب این کار نیستم. به خانم ثابتی (نویسنده کتاب ابوباران) هم گفتم که حتماً اشتباهی شده است، چون من آدم مناسبی نیستم. حتی آدم‌های دیگر را معرفی کردم که اگر با فلاتی و فلاتی صحبت کنید که فرمانده تیپ هستند، خیلی بهتر است. درست است که چند سالی سوریه بودم اما به قول معروف رستم نبودم، فقط بودم و حضور داشتم. به آنها گفتم تا منصرف شوند اما اصرار داشتند و تسلیم شدم. نمی‌دانستم که باید چه مواردی را بگویم و چه مواردی را نباید بازگو کنم. برای همین من هر آنچه خاطره داشتم را تعریف کردم تا اگر مطلبی هست که صلاح بر گفتن نیست، خودشان آن را حذف کنند یا باقی بماند. برای همین، هیچ مشکلی با بازگو کردن خاطراتم نداشتم.

در جایی از کتاب می‌گویید، «انگار در پیشانی نوشتن من مسافر بودن مهر شده بود» کمی از روزهایی بگویید که مسافر ترکیه شده بودید برای رفتن به کشوری دیگر. تا به حال شده فکر کنید که اگر رفته بودید

زندگی تان جور دیگری رقم خورده بود؟

آن زمانی که تصمیم به رفتن گرفتیم یک موجی برای مهاجرت به ترکیه شروع شده بود و از آنجا به کشورهای اروپایی. کمی این رفتن‌ها هم راحت‌تر شده بود و همه داشتند می‌رفتند اما رفتن من از فرط هیجان یا خواستن یا رسیدن به یک زندگی روایی نبود. تصمیم از فرط استیصال بود. در یک کارگاه خیاطی کار می‌کردم چون محیط تهران برای کار از مشهد بهتر بود، تصمیم گرفتیم تا در تهران باشیم و خانواده‌ام مشهد بودند. در کارگاه می‌خوابیدم. درآمد آنقدری نبود که راضی کننده باشد. خیلی ناراحت بودم چون نمی‌دانستم آینده پیش رویم چگونه است. به خاطر سفری که به افغانستان داشتم، مدارک نداشتم. برای همین با دوستانم تصمیم گرفتیم به این سفر برویم و از این راه مهاجرت کنیم و بخت خودمان را امتحان کنیم.

در مورد بخش دوم سوال شما باید بگویم، زیاد به این مساله فکر کردم، مطمئناً مطمئناً مطمئناً (تأکید راوی) اگر می‌رفتم و به یک کشور اروپایی می‌رسیدم حتماً پناهندگی می‌گرفتم و از مصمم قلب مطمئنم که خوشحال‌تر از حالا نبودم. من ۵ یا ۶ سال از عمرم را در جایی گذراندم که یک روزش ارزشش خیلی بیشتر از تمام خوشی‌هایی است که غرب می‌توانست به من بدهد. الان هم با وجود همه مشکلاتی که وجود دارد از زندگی‌ام راضی هستم، چون

چارسو

پخش سریال سلمان فارسی در سال ۱۴۰۵

روز گذشته نشست خبری حمید شاه‌آبادی، معاون سیما برگزار شد. شاه‌آبادی درباره سریال‌های الف ویژه گفت: «سریال سلمان با جدیتی که از آقای میرباقری دیدیم طبق زمان‌بندی کار آن انجام می‌شود و در سال ۱۴۰۵ روی آنتن می‌رود. عوامل الان در شاهرودند و چند روز آینده یک صحنه ویژه را تصویربرداری خواهند کرد. همچنین تدارک صحنه‌های ایران این سریال تلویزیونی را داریم که ۶ ماه آینده بتوانند با بازسازی لوکیشن، فیلمبرداری کنند.»

وی درباره اینکه تولید سریال موسی به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا چه زمانی آغاز خواهد شد، افزود: «سریال موسی در مرحله بازنویسی است و این فیلمنامه سومین بار بازنویسی را سیری می‌کند

و زمان دقیق شروع آن را نمی‌توانم بگویم چون هنوز پیش تولید خودش را آغاز نکرده است.»

وی با تشریح سریال‌های نوروزی شبکه‌های تلویزیونی گفت: «با چند سریال جذاب نوروز همراه مخاطبان هستیم، از شبکه یک، «نون خ ۳»، شبکه دو «همبازی»، شبکه سه «لوتی»، شبکه پنج «نوروز رنگی» بخش می‌شود.»

او درباره برنامه‌های نوروزی تلویزیون گفت: «شبکه نسیم هم خندان و مجموعه نمایشی دست‌انداز و چند برنامه دیگر را دارد. شبکه امید تخته سیاه، شبکه دو کلبه عموپورنگ و... را پخش خواهد کرد.» شاه‌آبادی درباره پخش دو قسمت باقی‌مانده فصل ششم سریال پایتخت و فیلم‌های سینمایی نوروزی، خاطرنشان کرد: «دو قسمت پایانی پایتخت ۶ در روزهای پایانی سال پخش می‌شود. در بخش سینمایی ۱۰۴ فیلم پخش خواهد شد که مردم ۲۳ اثر سینمایی داخل را تماشا خواهند کرد، حوزه کودک و نوجوان ۸۵ اثر سینمایی مشاهده می‌کنند. همچنین در حوزه پویانمایی ۲۰ مجموعه با ۳۲۰ قسمت همچون شکرستان، شبکه کوچک با استفاده از ظرفیت عروسکی پخش می‌شود.»

وی درباره برنامه‌های تحویل سال شبکه‌های تلویزیونی گفت: «شبکه یک برنامه فرمول یک، شبکه دو صبح فروردین، شبکه سه بخش پایانی عصر جدید، شبکه پنج نوروزترین نوروز و شبکه چهار هم ویژه برنامه کتاب خوب را خواهد داشت که پخش خواهد شد.»

معاون سیما در پاسخ به سوال خبرنگاری درباره سریال‌های ضعیف تلویزیون گفت: «در سریال‌سازی برای هر چهار شبکه سریال‌ساز شوراهای فیلم و سریال مستقل از هم تشکیل دادیم. شناسنامه تصویب طرح در مرکز طرح و برنامه سیما تغییر کرد و فرآیند شورای طرح را منحل کردیم. مسئولیت آن را به شورای عالی واگذار کردیم» سریالی مجوز می‌گیرد که از ویژگی‌های هدف گذاری شده در این شورا، برخوردار باشد و این به کیفی بودن کار کمک می‌کند. برای ما وجود روحیه غنا در سریال‌ها مهم است و این پارامترها آینده فیلم و سریال را رقم می‌زند.»

وی تصریح کرد: «مدیران سیما به‌ویژه اعضای شوراهای مدیران افراد توانمند و ارزشی هستند و به نحو کامل تلاش می‌کنیم بهترین اثر را روی آنتن داشته باشیم. در این راستا موفق می‌شویم اگر از افراد خوش ایده و خلاق بهره ببریم.» او درباره ساخت فصل هفتم سریال پایتخت، گفت: «تصمیم ما برای ساخت پایتخت ۷ جدی است و صحبت‌های ما انجام شده و ما فقط به خاطر اینکه عملیاتی نداشته باشیم که به کنداکتور نوروزی برسد به همین خاطر روی کیفیت و محتوا تأکید داشتیم. فیلمنامه باید نوشته شود و از این جهت پایتخت ۷ را برای نوروز ۱۴۰۰ نداشتیم؛ چرا که برای ما محتوا و فیلمنامه بسیار مهم است.» شاه‌آبادی در پاسخ به سوال دیگری درخصوص تغییر مدیران شبکه‌های تلویزیونی، خاطرنشان کرد: «به هر حال کم و بیش تغییرات مختصری داشتیم و در سال آینده یا بعد از انتخابات ۱۴۰۰ اتفاق خواهد افتاد اما آن چیزی که باید گفته شود واقعا مدیران سیما و به‌ویژه اعضای شورای مدیران، افراد توانمند و علاقه‌مند و ارزشی و انقلابی‌اند. جوانان امروز مسئول و مدیرند، امیدهای



نسل آینده تلویزیون هستند که توانمند و ارزشی‌اند و مدیران با تجربه در کنار این عزیزان، تحرک خوبی دارند اما در عین حال برخی تغییرات اجتناب‌ناپذیر است.» شاه‌آبادی درباره سری جدید دورهمی عنوان کرد: «دورهمی را از عید فطر روی آنتن خواهیم داشت و روی محتوای آن کار می‌کنیم تا با تغییرات جدید روی آنتن رود.»